

تحلیل مولفه‌های تبعید مخالفان سیاسی در دوره پهلوی اول (تبعیدی، تبعیدگاه و علت تبعید)

سید محمود سادات بیدگلی*

چکیده

دوره رضاشاه از نظر میزان استفاده از کیفر تبعید برای مجازات مخالفان خود، شاخص بود که این دوره را از دوره‌های قبل از خود متمایز می‌نماید. تبعید ایلات و عشایر در این دوره، یادآور تبعید ایلات متمرکز در دوره‌های گذشته است و تبعید مخالفان سیاست‌های اصلاحی (نظام‌وظیفه، اتحاد البسه و کشف حجاب) و نیز دیوانیان منتقد حکومت، تبعید مخالفان و منتقدان حکومت‌های دیکتاتوری را به ذهن می‌آورد. در این پژوهش با بررسی گروه‌های اجتماعی تبعیدیان دوره رضاشاه در پی پاسخگویی به این پرسش هستیم که آیا مولفه‌های سه‌گانه (تبعید، تبعیدگاه و علت تبعید) در دوره رضاشاه، الگوی یکسانی از وضعیت تبعیدیان را که ناشی از سیاست واحد حکومت در این موضوع باشد نشان می‌دهد؟ روش مورد استفاده در این مقاله، روش تحلیل تاریخی با کمک اسناد و مدارک آرشیوی و نیز بهره گرفتن از منابع اصلی است. یافته‌های این مقاله نشان می‌دهد که الگوی یکسانی از وضعیت تبعیدیان در دوره رضاشاه دیده نمی‌شود و تحلیل مولفه‌های سه‌گانه پیش‌گفته نشان می‌دهد که تبعید در این دوره هم ویژگی‌های تبعید در حکومت‌های استبدادی را دارد و هم شاخصه‌های تبعید در حکومت‌های دیکتاتوری را.

کلیدواژه‌ها: تبعیدی، تبعیدگاه، مخالفان سیاسی، رضاشاه، سیاست‌های اصلاحی.

۱. مقدمه

گسترش شمول استفاده از مجازات تبعید در دوره رضاشاه باعث شد تا جمعیت جدیدی در برخی شهرها و روستاها به نام تبعیدی به وجود آید. بیشتر این افراد کسانی بودند که در

* استادیار تاریخ، پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی، m.sadat@yahoo.com
تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۶/۲۰، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۰/۱۶

مقابل سیاست‌های اصلاحی رضاشاه مقاومت می‌کردند. اگر مولفه‌های این نوع کیفر را شامل تبعیدی، تبعیدگاه و علت تبعید بدانیم چون اکثر تبعیدیان مخالفان سیاست‌های اصلاحی بودند باید به الگوی یکسانی از استفاده از مجازات تبعید دست‌یابیم؛ لذا این نوشتار به دنبال آزمون این فرضیه است که مولفه‌های سه‌گانه تبعیدی، تبعیدگاه و علت تبعید در دوره رضاشاه الگوی یکسانی از وضعیت تبعیدیان را که ناشی از سیاست واحد حکومت باشد نشان می‌دهد. درباره تبعید در دوره رضاشاه اثر پژوهشی مستقلی منتشر نشده است و این پژوهش می‌تواند فتح‌بابی در این زمینه باشد. برای آزمون فرضیه این نوشتار چاره‌ای جز بررسی اسناد و مدارک آرشیوی نیست تا به بتوان به سیاست حکومت از میان اسناد پی برد لذا از اسناد سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران و اسناد نخست‌وزیری اسناد و اسناد موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی که اسناد دفتر رضاشاه است استفاده گردید. برای واکاوی وضعیت تبعیدیان در تبعیدگاه و خانواده آنان، عریضه‌های این افراد در مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی بررسی شد. موضوع این مقاله که سری در سیاست حکومت دارد و سری دیگر در میان اجتماع و جمعیت جدید تبعیدیان، رویکرد مقاله را به سمت «پژوهش‌های تاریخی مبتنی بر اسناد» سوق داده است؛ البته سعی شده تا از منابع اصلی نیز استفاده کاملی گردد.

در تعریف تبعیدی که برگرفته از علم حقوق است تبعیدی، اختیار انتخاب محل زندگی خود را ندارد و محل زندگی او را حکومت مشخص می‌کند. این تعریف با تعریف کوچ اجباری متفاوت است؛ زیرا در کوچ اجباری، تغییر سبک زندگی از کوچ‌روی به یکجانشینی از طریق فراهم آوردن تسهیلات زندگی برای کوچ‌روان است و با تبعید که جنبه تنبیهی دارد و در مورد ایلات و عشایر هدف آن تحلیل بردن طوایف و ایلات و عشایر سرکش از طریق محل زندگی آنهاست متفاوت است و در تبعید تسهیلاتی داده نمی‌شود. در اسناد آن دوره هم دقیقاً واژه تبعید برای این افراد بکار رفته این هم از دلایلی است که در این نوشتار اصرار بر استفاده درست از این واژه است. چه در مورد سران ایلات و عشایر که در تهران در تبعید بودند و اجازه خروج از شهر را نداشتند و چه در مورد سایر افراد ایل که درجایی دوردست در تبعید بودند.

۲. مفاهیم

تبعید در لغت به معنای نفی بلد یا اخراج از بلد آمده است (دهخدا، ۱۳۷۳: ۵۵۹۳). همچنین به معنای دور کردن، راندن (از شهر و جایی) و نفی بلد است (معین، ۱۳۸۱: ۴۳۶). واژه تبعید از ریشه بعد است و به معنی بیرون کردن کسی از وطنش به جهت جرم سیاسی نیز بکار رفته است (افریقی مصری، ۱۴۲۶ ق، ج ۱/ ۳۱۶؛ ابن فارس، ۱۴۲۰ ق، ج ۱/ ۲۶۸). این واژه در میان فقها و حقوقدانان به معنای بیرون کردن مجرم از محل ارتکاب جرم یا اقامتگاه وی بکار رفته است (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۸، ج ۱/ ۱۱۳۸). لذا تبعید در ذیل حقوق جزا قرار می‌گیرد و در این چارچوب قابل بررسی است. محکومین به تبعید باید تحت الحفظ به جایی که محکمه معین می‌کند اعزام شده و در آنجا تحت نظر بمانند. در صورت تبعید به خارج از مملکت محکوم علیه را باید تحت الحفظ تا سر مرز برده و از مملکت اخراج کرد. (ماده ۱۴ قانون مجازات عمومی مصوب ۱۳۰۴/۱۱/۷ ش. ۲۷. ژانویه ۱۹۲۶ م.).

تبعید (Exile): تبعید در اصطلاح به معنی بیرون راندن کسی از شهر یا آبادی معین به نقطه دیگر از کشور است که غالباً به صورت اقامت اجباری در نقطه معین یا ممنوعیت از اقامت در محل معین اعمال می‌گردد (ایمانی، ۱۳۸۳: ۲۴۳). تبعیدی (Exilic): شخصی که به دلیل انجام کاری یا انجام ندادن کاری، حضورش از نظر سیاسی یا اجتماعی به تشخیص حکومت برای آن محل مضر است و به محل دیگری که حکومت تعیین می‌کند و عمدتاً تا محل اول فاصله دارد تبعید می‌شود.

تبعیدگاه (Place of Exile): محلی است که تبعیدی موظف است مدت محکومیتش به تبعید را در آنجا بسر برد و معمولاً از محل ارتکاب جرم فاصله دارد. تبعیدگاه در معنای عام، محلی است که دولت، شخص یا اشخاصی را محکوم و مجبور به اقامت در آنجا می‌کند. تبعیدگاه به مفهوم اخص نقطه‌ای اغلب دور افتاده و بدآب و هواست که حکومت گروهی را که عناصر خطرناک و اصلاح‌ناپذیر تلقی می‌کند (به جرم ارتکاب جرائم سیاسی یا اجتماعی یا امنیتی) مجبور به زیستن در آن نقطه می‌کنند (ایمانی، ۱۳۸۳: ۲۴۴).

۳. علت تبعید

در دوره رضاشاه تبعیدیان به دلایل گوناگونی تبعید شده‌اند که برخی از این علل ناشی از ماهیت حکومت رضاشاه بود و پاره‌ای به اقدامات تبعیدیان بازمی‌گردد؛ اما آنچه در باب

علل تبعید در این دوره می‌توان بیان کرد این است که همان‌طور که تبعید در دوره رضاشاه خاص است و با دوره‌های قبل و بعد از خود تفاوت دارد علل تبعید هم خاص است. تبعید در دوره رضاشاه، هم ویژگی تبعید در حکومت‌های استبدادی را دارد و هم ویژگی تبعید در حکومت‌های دیکتاتوری را؛ لذا علل تبعید هم شامل علل تبعید در حکومت‌های استبدادی و هم شامل علل تبعید در حکومت‌های دیکتاتوری می‌شود.

تبعید دیوانیان در دوره رضاشاه را می‌توان مشابه تبعید دیوانیان در دوره قاجار دانست. تبعید ایلات و عشایر مانند تبعید ۱۴۰۰۰ نفر از عشایر کبیرکوه از لرستان به خراسان، همانند تبعید ایلات و عشایر متمرّد در دوره نادرشاه افشار بود. تبعید مخالفان و منتقدان سیاست‌های حکومت و ترکیب گروه‌های اجتماعی این تبعیدیان، به تبعید روشنفکران و مخالفان حکومت‌های دیکتاتوری شبیه است لذا علت تبعید در دوره رضاشاه هم شامل علت تبعید حکومت‌های استبدادی است و هم علت تبعید در حکومت‌های دیکتاتوری.

دیوانیان و کسانی که در به قدرت رسیدن رضاشاه نقش مهمی داشتند از اواسط حکومت به تدریج به تبعید رفتند. تبعید علی محمد شوشتری به خراسان در سال ۱۳۰۷ ش. / ۱۹۲۸ م. (شوشتری، ۱۳۷۹: ۲۲۵)، تبعید علی دشتی به بهبهان در سال ۱۳۱۴ ش. / ۱۹۳۵ م. (صفائی، ۱۳۷۳: ۲۲۲)، تبعید رهنما و تجدد، تبعید دادگر، تبعید فرج‌الله بهرامی (دبیراعظم) به ملایر در سال ۱۳۱۴ ش. / ۱۹۳۵ م. - که حتی آن قدر به رضاشاه نزدیک بود که برخی نامه‌های منسوب به رضاشاه به خط اوست - تبعید عبدالحسین دیبا به آذربایجان (مجدد، ۱۳۸۹: ب: ۱۲۴-۱۲۵)، تبعید فیروز به وردآورد و بعد به سمنان و تبعید قائم‌مقام‌الملک که همواره واسطه آزادی افراد بود در سال ۱۳۱۹ ش. / ۱۹۴۰ م. به لاهیجان (رفیع، ۱۳۸۸: ۴۳) از شمار تبعید دیوانیان در دوره رضاشاه است که اگر به جرمی که این افراد مرتکب شده‌اند دقت شود مناسبتی بین جرم و مجازات دیده نمی‌شود و به جز نصرت‌الدوله فیروز که دادگاهی شد برای بقیه دادگاهی نیز تشکیل نگردید و راساً به دستور رضاشاه تبعید گردیدند. در مورد این افراد ابتدا تصمیم به تبعید گرفته می‌شد و سپس به جستجو در زندگی کاری و شخصی وی می‌پرداختند تا نکته‌ای بیابند و تبعید را توجیه نمایند و برای شهربانی دوره رضاشاه یافتن این نکته مشکل نبود. شوشتری دلیل تبعید خود را نمی‌داند. تبعید دشتی به خاطر فشار به او برای به‌اجرا درآوردن سیاست‌های حکومت بود که اتفاقاً همین نتیجه نیز به دست آمد. او پس از آزادی... با گردآوری گروهی از نویسندگان مسئولیت سانسور روزنامه‌ها و نشریات آن زمان را بر عهده گرفت (جعفری، بحرینی، ۱۳۹۰: ۳۸).

تنها فردی از دیوانیان که برای او دادگاهی تشکیل شد نصرت‌الدوله فیروز بود. فیروز دومرتبه در دادگاه محاکمه شد. بار اول به جرم گرفتن رشوه از حسن آقا مهدوی که به چهار ماه حبس تأدیبی و پرداخت ۵۸۰۰ تومان دریافتی رشوه محکوم شد (فیروز، ۱۳۷۵، مجموعه مکاتبات، ج ۲ / ۳۲۴). پس از گذشت چندی با وساطت مستوفی نزد شاه در ۲۳ خرداد ۱۳۰۹ ش. ۱۳ / ژوئن ۱۹۳۰ م. بقیه محکومیت فیروز از حبس در زندان قصر به اقامت اجباری در ملکش در وردآورد تبدیل گشت (فرمانفرماتیان، ۱۳۸۲، ج ۲ / ۳۲۰).

شیخ‌الاسلامی دلیل اصلی توقیف و محاکمه فیروز را چشم ترس گرفتن شاه از شاهزادگان قاجار به خاطر شورش فارس ذکر می‌کند؛ زیرا هم زمان با فیروز، اکبر میرزا صارم‌الدوله هم توقیف شد تا حساب کار دست بقیه بیاید (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۶۸: ۵۳-۵۴). در بار دوم نیز فیروز به دلیل ظن شاه به مقالاتی که روزنامه‌های فرانسوی علیه شاه می‌نوشتند و شاه فکر می‌کرد به تحریک فیروز است (مکی، ۱۳۶۲، ج ۵ / ۹۶) و این که فیروز با کاردار فرانسه که اتفاقاً مستأجر فیروز هم بود ملاقات کرده بود در ۳۰ فروردین ۱۳۱۶ ش. / ۱۹ آوریل ۱۹۳۷ م. دستگیر و به سمنان تبعید شد. فرمانفرماتیان، علت تبعید فیروز را گزارش او علیه شرکت نفت ایران و انگلیس می‌داند و توطئه انگلیس را در این زمینه مؤثر. پرونده درآمد نفت را هم شاه به او سپرده بود و او هم گزارش خیلی سخت و مخالفی علیه شرکت داده بود که معلوم می‌کرد شرکت در محاسبات نفتی کلاه سر ایران می‌گذارد (فرمانفرماتیان، ۱۳۸۲، ج ۳ / ۱۸۱). فیروز در دادگاه به دلیل دریافت مبلغی جزئی رشوه محاکمه شد به گونه‌ای که همه متوجه شدند بحث دریافت رشوه حاشیه و دلیلی است برای عزل و تبعید فیروز. حتی خود نصرت‌الدوله نیز محاکمه‌اش را برای گرفتن مبلغ جزئی به عنوان رشوه مسخره می‌کرد و در ضمن محاکمه عنوان نمود که «نصرت‌الدوله دزد، آنهم آفتابه دزد» (عبده، ۱۳۶۸، ج ۱ / ۹۳)؛ که نشان می‌دهد علت دریافت رشوه برای محاکمه او بسیار سست بوده است.

صفائی، علت تبعید عارف را شهرت او به دلیل سرودن ترانه‌های میهنی و سیاسی در دوران انقلاب مشروطه می‌داند که باعث شد دولت او را مجبور به اقامت در همدان نماید (صفائی، ۱۳۷۱: ۴۸). البته جز صفائی، بقیه مورخان و حتی خود عارف نیز اذعان به خودتبعیدی در همدان دارند. با توجه به روحیه و اشعار عارف اگر بخواهیم گفته صفائی را بپذیریم که مجبور به اقامت در همدان شد که اسناد آن را نشان نمی‌دهد می‌توان گفت که عارف باروحیه ای که داشت نمی‌توانست با اوضاع آن زمان و مردان سیاست آن روزگار

کنار بیاید و بدین لحاظ راه خودتبعیدی را در پیش گرفت. «من در مدت عمرم خیلی از این آقایان را سراغ دارم که تن به ننگ اجنبی پرستیدن دردادند و قلاده بندگی بیگانگان را بافتخار گردن گرفتند...» (عارف، ۱۳۹۱: ۱۰۴). «حالا هر چه بگویم مردم حق دارند قبول نکنند چون رنگ آن محیطی که این مردم را به این رنگ درآورده است به خود نگرفتم» (عارف، ۱۳۹۱: ۱۰۵).

کمال‌الملک که زندگی در دربار چهار پادشاه را تجربه کرده بود و در زمان احمدشاه با روحیه رضاخان‌آشنایی پیدا کرده بود بعد از به سلطنت رسیدن رضاشاه نمی‌توانست با سیستم حکومتی کنار بیاید. همچنین به شاه گزارش دادند که کمال‌الملک طبعی ناآرام دارد و به «تابلوی رعیتی» او اشاره کردند که مراد کمال‌الملک از کشیدن این تابلو آن است که مردم در زمان حکومت رضاشاه در فقر بسر می‌برند. کمال‌الملک دستورات وزارت فرهنگ را نیز وضعی نمی‌گذاشت و درخواست شاه را برای کشیدن پرترة ولیعهد رد کرد (باقرزاده، ۱۳۷۶: ۱۳۶-۱۳۷). همه این مسائل باعث شد تا کمال‌الملک قبل از آن که از طرف شاه آسیبی ببیند راه خودتبعیدی را در پیش گیرد.

دلیل تبعید ملک‌الشعراى بهار به اصفهان دوستی با دو نفر به نام‌های بقائی و شعله بود که بعدها کمونیست شدند. (بهار، ۱۳۶۸: ۶۲۵-۶۲۷).

حکومت در مجازات دیوانیان خود فقط به مجازات فرد خاطی بسنده نمی‌کرد و تبعات این مجازات دامن خانواده و بستگان او را هم می‌گرفت. پس از تیرباران اسدی در جریان حادثه مسجد گوهرشاد، فرزندان و بستگانش به بیرجند تبعید شدند. از جمله تبعیدیان مهدی رسولی دائی همسر اسدی بود که فقط به دلیل وابستگی خانوادگی به بیرجند تبعید شد (ساکما، نخ، ۶۰۱۵۱).

رضاشاه در انتخابات دوره هفتم مجلس شورای ملی دخالت کرد تا مدرس رأی نیاورد. مجد از قول اسناد آمریکا دلیل حذف مدرس را از انتخابات «بدلیل مخالفت علنی و صریحش با دولت» ذکر می‌کند. (مجد، ۱۳۸۹: ۲۱۰). مدرس با راه نیافتن به مجلس بازهم به مخالفت خود با رضاشاه ادامه داد. مکی در مورد علت و نحوه دستگیری مدرس می‌نویسد رضاخان با ناامید شدن از سازش با مدرس، دستور تبعید او به یکی از شهرستان‌ها را به رئیس شهربانی وقت داد. رئیس شهربانی هم به بهانه سازش مدرس با ایلات و عشایر و قصد انقلاب در تاریخ دوشنبه ۱۶ مهر ۱۳۰۷ ش. ۸/ اکتبر ۱۹۲۸ م. مدرس را دستگیر و از تهران تبعید نمود (مکی، ۱۳۶۲، ج ۵ / ۴۰). در هنگام دستگیری و تبعید مدرس، خانه او

مورد تفتیش قرار گرفت و ۴۰ عدد اسکناس ۱۰۰ تومانی نو که شماره‌های آن مسلسل بود به همراه ۷۵ تومان اسکناس کهنه به دست آمد (مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۸، زنده تاریخ: ۱۷۹). از مدرس در مورد منشأ این پول و دلیل نو بودن آن، سؤال کردند و وی در جواب گفت:

شاید این پول کلاً یا بعضاً مقداری از هفت هزار و پانصد تومان که از بلدیّه داده‌اند باشد از آن‌ها سؤال کنید، یا از مورد دیگر از موقوفه و غیره، ولی از مذاکرات ظاهر بود که بهانه‌جویی می‌کنند والا این مطلب اگر واقعیت داشت مسلماً از اول امر فهمیده بودند (صالحی، ۱۳۸۵: ۴۹).

دلیل تبعید مدرس مخالفت با رضاشاه و سازش ناپذیرش بود؛ اما دلیل تبعید او را دریافت پول از منابع ناشناس ذکر کردند که مشخص بود دلیل تبعید نیست. رئیس‌کل نظمیه در شب دستگیری مدرس و در جواب او که دلیل دستگیری‌اش را پرسیده بود جواب داد که «شما انگلیسی هستید» (صالحی، ۱۳۸۵: ۶۵-۶۶). مجد، نظر اسناد آمریکا را در این باب بازتاب می‌دهد: «باید اذعان کنیم که ضرورت تبعید مدرس موجب تأسف ما هم شد ولی مصالح مملکت ایجاب می‌کرد که مدرس در پایتخت نماند» (مجد، ۱۳۸۹ الف: ۶۴۷). مدرس در تبعیدگاه، عمل رضاشاه در تبعید خود را با عمل نادرشاه مقایسه و دلیل تبعیدش را حق‌گویی خود ذکر می‌کند. «...شاید شنیده‌اند نادرشاه، صدرالصدور را به جهت حق‌گویی شهید کرد و به مقصد هم نرسید، در موضوع تبعید و حبس من هم خواسته‌اند از نادرشاه تاسی کرده باشند» (صالحی، ۱۳۸۵: ۶۶-۶۷). اقدامات مدرس به دلیل شناخت او از ماهیت رضاخان و رضاشاه بود ولی درنهایت امر اقدامات او به ایجاد حکومت مرکزی مقتدر ضربه می‌زد- حکومتی که از نیمه‌راه خود به دیکتاتوری تمام‌عیار با تمام مشخصاتش تبدیل شد- و لذا تبعید مدرس را باید در سازش ناپذیری و مخالفت با رضاشاه دانست که مانعی در ایجاد دیکتاتوری او تلقی می‌شد. گزارش‌های سالانه کنسولی انگلیس مدرس را «آدم شجاع و صادقی که عقایدش را آزادانه ابراز می‌کرد و حتی بدون ترس از شاه از او هم انتقاد می‌کرد» معرفی می‌نماید (Iran Political Diaries, 1997, vol9:85-86)؛ و اگر مدرس مانعی هم در ایجاد حکومت مرکزی بود لازم بود که برای او دادگاهی تشکیل شود و طبق حکم دادگاه محکوم گردد. در آن زمان و برای اقناع افکار عمومی گفته شد که مدرس زندانی و در تبعید نیست و به خوفا فرستاده شده است؛ اما شهر خوفا که مدرس به آن تبعید شده بود برای فرد بلندپروازی مانند او همانند زندان بود. مدرس زندانی و تبعید نبود چون هیچ

دادگاهی حکم به زندان و تبعید او نداده بود اما با بررسی شرایط زندگی او در خواف مشخص می‌شود که هم زندانی بود و هم تبعیدی. علی‌پاشا صالح با توجه به اصول نهم، دهم، دوازدهم و چهاردهم قانون اساسی مشروطه و ادلة حقوقی تبعید مدرس را غیرقانونی اعلام کرد (مجلد، ۱۳۸۹ الف: ۶۴۹)؛

علت تبعید خزعل را بایستی در چارچوب گرایش کلی به ایجاد تمرکز در حکومت مرکزی ایران و رها شدن انگلستان از سیاست عدم تمرکز دانست.

واقعاً به معنای این بود که ما باید از رضاخان حمایت کنیم و در آخرین مرحله دست از حمایت شیخ خزعل برداریم و نابودی کامل او را در عربستان [خوزستان] فراهم سازیم (تلگرام لورین به وزارت خارجه FO.371-10137 به نقل از لورین، ۱۳۶۳: ۷۵).

همچنین اقداماتی که خزعل در دعوت احمدشاه به تهران و به تحریک کسانی مانند مدرس و قوام انجام داد در سرکوبی و تبعیدش به تهران مؤثر بود. حکومت در تبعید دیوانیان به مانند سایر تبعیدیان، الگوی یکسانی را به کار نمی‌برد و در مورد هر فردی از این گروه متفاوت بود به گونه‌ای که برخی از تبعیدیان شاخص و غیر شاخص در دوره رضاشاه، علت تبعید خود را نمی‌دانستند.

مصدق را بعد یازده روز توقیف به بیرجند تبعید کردند. «شما یازده روز است مرا بازداشت کرده‌اید و به من نمی‌گویید برای چه تقصیری گرفتارم» (مصدق، ۱۳۶۹: ۵۰).
مصدق تا پایان مدت تبعیدش، علت تبعید خود را نفهمید.

در سال ۱۳۱۸ ش. / ۱۹۳۹ م. شش نفر از طایفه خاوری را از خراسان به زنجان بدون دلیل تبعید کردند (کمام ۱۱/۲۳۳/۲۵/۱/۲۴۱). تبعید ماه‌جبین امیری به خوزستان در سال ۱۳۱۲ ش. / ۱۹۳۳ م؛ و اشرف صمدی به مراغه در سال ۱۳۱۷ ش. / ۱۹۳۸ م. از جمله تبعید افراد غیرشاخص است که بدون ذکر دلیل انجام شده است (کمام، ۹/۸۸/۲۰/۲/۵۲، ۱۱/۲۱۰/۱۳/۱/۱۸۷). احتمالاً این تبعید دلیلی داشته است و جزء حقوق تبعیدیان است که بدانند دلیل تبعید آن‌ها چیست تا بتوانند از خود دفاع نمایند، اما در اسناد دلیل برای تبعید این افراد مشاهده نمی‌شود.

در تبعید افراد سه مولفه مهم وجود دارد: اول شخص تبعیدی است که از محل سکونت خود دور شده است. دوم تبعیدگاهی است که تبعیدی باید مدت تبعید خود را در آن بگذراند و سوم علت و دلیلی است که حکومت به استناد آن، شخص را تبعید کرده است. دوره رضاشاه، دوره خاصی از لحاظ استفاده از این مجازات است. کیفر تبعید که در دوره

قاجار خاص عده مخصوصی از شاهزادگان و دیوانیان بود به صورت عام و گسترده در دوره رضاشاه استفاده شده است؛ لذا تبعیدیان از گروه‌های اجتماعی مختلفی هستند اما در همه این افراد، سه مولفه تبعیدی، تبعیدگاه و علت تبعید وجود دارد که به همان گستردگی گروه‌های اجتماعی تبعیدیان، این مولفه‌ها هم متنوع و قابل بررسی است که در این مقاله بدان پرداخته می‌شود.

۴. تبعیدی

تبعید در دوره رضاشاه ویژگی‌های خاص خود را دارد که باعث تمایز آن از سایر دوره‌های تاریخ ایران می‌شود. در این دوره از تبعیدی‌های دسته‌جمعی دوره نادرشاه تا تبعید گروه‌های مخالف سیاست‌های نوسازی رضاشاه و از تبعید با انگیزه‌های اقتصادی مانند تبعید ملاکین تا تبعیدیان اشتراکی و کمونیستی به چشم می‌خورد. لذا گروه‌های اجتماعی تبعیدیان متنوع و گسترده است؛ اما آنچه در مورد همه این افراد مشترک است وضعیت اقتصادی و زندگی این افراد در تبعید، چگونگی گذران معیشت و وضعیت خانواده و حتی سرگرمی‌های این تبعیدیان در تبعیدگاه است.

۱.۴ وضعیت اقتصادی تبعیدی

وضعیت اقتصادی تبعیدیان در تبعیدگاه بستگی به علت تبعید داشت: علت تبعید: چنانچه تبعیدیان به دلایل اقتصادی مانند آنچه در مورد تبعید ملاکین و ایلات و عشایر وجود داشت تبعید می‌شدند در تبعیدگاه زمین‌هایی را به جای املاک مصادره شده خود تحویل می‌گرفتند و با درآمد حاصل از آن زندگی‌شان را تأمین می‌نمودند. در این صورت اگر هم اعتراضاتی در اسناد مشاهده می‌شود چانه‌زنی برای دریافت معوض باارزش تر و شکایت از عمل ممیزان است. در مورد ایلات و عشایر، چنانچه فقط جنبه اقتصادی و تبدیل زندگی کوچ روی به یکجانشینی مطرح بود با تسهیلاتی که دولت می‌داد علی‌رغم مقاومت آنان، امکان ادامه زندگی وجود داشت اما چنانچه هدف از تبعید آنان، جنبه امنیتی بود و نه تغییر شیوه معیشت و حکومت به جهت مقاومت و شورش، قصد تنبیه این افراد را داشت، اصل بر سختگیری و به تحلیل بردن نیروی ایلات بود و لذا در تأمین معاش هم سخت‌گیری می‌شد. تبعید ایلات کبیرکوه از لرستان تا خراسان نمونه‌ای از این سیاست است. این تبعید

حدود هفت ماه طول کشید. گله‌های عظیم این ایلات در رسیدن به تبعیدگاه، به چند رأس بز کاهش یافت؛ زیرا تبعید آنان از بهمن ماه و در فصل سرما شروع شد و تا شهریور سال بعد طول کشید و دام‌هایشان در مسیر لرستان تا خراسان تلف شدند (حاتمی، ۱۳۸۹: ۵۳). هرچند در تبعیدگاه به آن‌ها تعدادی احشام داده شد؛ اما آنان قدرت اقتصادی بزرگ خود را از دست داده بودند و از اقتصاد کوچ روی به دامداری محدود و یکجانشین و کنترل‌شده تحت نظر دولت تبدیل شدند.

تبعید تنبیهی گلباغی‌ها در ۱۳۱۵ ش. و بلوچ‌ها در ۱۳۱۹ ش. نیز جزء تبعیدیان این دوره است که باهدف تنبه آنان صورت گرفته به این دلیل است که گلباغی‌ها از نقاط سردسیر کردستان به نائین و کاشان و بلوچ‌های منطقه گرم و خشک به شهرکرد که سردسیر است تبعید شدند. بلوچ‌های طایفه جمعه اسماعیل‌زایی از بلوچستان به شهرکرد تبعید شدند و بعد از اعلام پشیمانی و عجز و ناتوانی از گذران زندگی، تبعیدگاه آنان به شهرضا و اصفهان تغییر یافت. عدم انطباق کار و اگذاری به تبعیدیان ایلات و عشایر با تخصص آن‌ها نیز باعث کاهش درآمد آن‌ها می‌شد. این افراد در دامداری به سبک کوچ‌روی تبحر داشتند و کشاورزی نمی‌دانستند. لذا واگذاری زمین به آن‌ها برای تأمین معاش کارایی نداشت. این مسئله مبتلابه اکثر ایلات و عشایر تبعیدی بود. سران ایلات و عشایر که از ایل جدا شده و با خانواده در تهران در تبعید بودند نسبت به بقیه افراد ایل زندگی بهتری داشتند. آنان از دولت شهریه می‌گرفتند و زندگی خود را از ابتدا از این محل و در ادامه از محل درآمد املاک معوض و نیز درآمد املاکی که داشتند ولی آن را به دولت گزارش نکرده بودند تأمین می‌کردند. این وضعیت در مورد ملاکین تبعیدی در تهران نیز مصداق داشت.

صارم‌الممالک درگزی از سران ایلات شمال خراسان از افرادی بود که میزان درآمد املاک خود را اعلام نکرده بود و از این محل چند خانه بزرگ و یک اتومبیل در تهران خرید (صارم درگزی، ۱۳۸۸: ۴۹۷ و ۵۰۶).

ایرانیان تبعیدی از شوروی در ایران نیز دچار تبعید شدند و اجازه نیافتند تا در هر جا می‌خواهند ساکن شوند و دولت برای آنها مناطقی را مشخص کرد. آن‌ها از بدو ورود تا استقرار در تبعیدگاه از طریق شهریه دولت روزگار می‌گذراندند. این شهریه با گزارش وضعیت آنان به هیئت دولت و تصویب پرداخت شهریه در هیئت وزیران به آن‌ها پرداخت می‌شد. این افراد که عمدتاً کارگر فنی و ماهر و یا کشاورز بودند و در ابتدای ورود و با توجه به تخصصشان برای آن‌ها تبعیدگاهی در غیر سرحد مشخص می‌شد توانستند با

کمک مهارت خود و نیاز فعالیت‌های عمرانی، زندگی خود را تأمین نمایند؛ اما با گسترده شدن دامنه فعالیت گروه‌هایی تبلیغی و جاسوسی شوروی - که افرادی از میان این افراد نیز در بین آن‌ها وجود داشتند - نیز انتشار کتاب خاطرات آقابکف که در آن گستره فعالیت‌های جاسوسی و تبلیغی شوروی‌ها مشخص شده بود و تغییر دیدگاه حکومت در استفاده از نیروی کار این تبعیدیان از اقتصادی به امنیتی، این افراد با مشکل تأمین معاش مواجه شدند. چه بسا یک مهندس متخصص در احداث راه را برای کشاورزی به یزد تبعید می‌کردند (ساکما، ۳۹۶۷-۲۹۳) که بی‌تردید این افراد نمی‌توانستند زندگی خود را تأمین نمایند. تاکید حکومت بر تبعید این افراد به مناطق داخلی ایران به این دلیل بود که عمده آنان اهل آذربایجان و خراسان بودند و اقامت آنان در شهرهای خود امکان عبور و مرور از مرز، امکان کنترل آنان را از بین می‌برد لذا غلبه وجه امنیتی و کنترل آنان باعث اتخاذ این تصمیم گردید. اقامت نکردن تبعیدی‌ها در سرحد تا اول سال ۱۳۱۷ش. / ۱۹۳۸م. ادامه داشت. در این سال به علت کثرت ورود دولت در تاریخ ۷ اردیبهشت ۱۳۱۷ش. / ۲۷ آوریل ۱۹۳۸م. مصوبه‌ای گذراند که این افراد در زادگاه خود ساکن شوند و پنجاه هزار ریال نیز برای این کار اختصاص یافت؛ اما رضاشاه در نیمه دوم همین سال دستور داد تا این افراد به نقاط خاصی تبعید شوند و سرانجام تبعیدگاه‌های مشخصی به تفکیک استان‌های مختلف برای ایرانی‌های تبعیدی از شوروی معین گردید (ساکما، نخ، ۵۴۱۸۰) و رضاشاه همچنین در تاریخ ۱۹ آذر ۱۳۱۷ش. / ۱۰ دسامبر ۱۹۳۸م. فرمان اقامت تبعیدی‌ها در نقاط معین و لزوم تأمین هزینه مسافرت آنان و حق سفر مأمورین بدرقه آنان را صادر کرد (ساکما، نخ، ۵۴۱۸۰).

تبعیدیان سیاست‌های سه‌گانه اصلاحی رضاشاه (نظام اجباری، اتحاد البسه و کشف حجاب) از دولت شهریه دریافت نمی‌کردند و تأمین مخارج زندگی‌شان با خودشان بود. روحانیون تبعیدی حادثه مسجد گوهرشاد که در تهران در تبعید بودند خودشان باید زندگی‌شان را تأمین می‌کردند؛ زیرا اسنادی از تخصیص بودجه دولتی به‌عنوان کمک به تبعیدی‌ها در اسناد دیده نمی‌شود.

تبعید مخالفان سیاست‌های اصلاحی کوتاه‌مدت بود و با نوشتن تعهدنامه و پذیرش این اصلاحات، تبعیدشان لغو گردید. تبعیدیانی که برای تن ندادن با این سیاست‌ها به خودتبعیدی به عراق یا سواحل جنوبی خلیج فارس رفته بودند به جهت نزدیکی معیشت در

این مناطق با زادگاه تبعیدی‌ها مشکل حادی در تأمین معاش خود نداشتند. البته اطلاع از جزئیات زندگی این افراد اندک است.

سید حسن مدرس از تبعیدیان شاخص این دوره، ماهی پانزده تومان موجب داشت؛ اما به جهت آنکه وی به شدت تحت نظر و حس در تبعید بود این موجب مستقیم بدو داده نمی‌شد. «درواقع این مبلغ برای خرج سید بوده است اما بدیهی است ژاندارمها و دو عضو آگاهی تا سیر نشوند به محبوس بیچاره چیزی نخواهد رسید» (مکی، ۱۳۶۲، ج ۵ / ۶۰). مبالغ تخصیصی به تبعیدیان محل اختلاف شهربانی با تبعیدیان بود زیرا شهربانی این پول را هزینه نگهداری و جابجایی آنان می‌دانست و نه شهریه آنان.

محمدتقی بهار (ملک الشعرا) مدت تبعید یک‌ساله خود در اصفهان را از طریق فروش باغچه‌ای که در درکه تهران داشت و نیز کمک دوستانش مانند مسعود ثابتی و به سختی گذراند (بهار، مهرداد، ۱۳۶۳: ۹۴-۹۵). بهار در همین زمینه به مقایسه تبعید در دوره پهلوی با دوران قبل می‌پردازد «از قضا به خاطر داریم اگر در قدیم کسی را تبعید می‌کردند مخارج او را در محل منفی [تبعیدگاه] می‌دادند ولی حالا پرداختن چنین مخارجی بودجه می‌خواهد و بودجه هم باید مراحل قانونی را طی کند. لهذا تبعید بنده این صورت را پیدا کرده است و بغرنج عجیبی شده است که با هیچ سابقه‌ای درست در نمی‌آید» (میرانصاری، ۱۳۷۷، دفتر دوم: ۱۵۸-۱۵۹).

۵. خانواده تبعیدی

وضعیت خانواده تبعیدیان دوره پهلوی اول بستگی به علت تبعید همسر، تبعیدگاه، مدت تبعید و وضعیت اقتصادی خانواده داشت. چنانچه تبعیدی به همراه خانواده خود به تبعید می‌رفت مسئله دوری سرپرست از خانواده مطرح نبود؛ اما از باب تأمین معاش خانواده مشکلاتی به وجود می‌آمد؛ زیرا تبعیدی به دلیل وجود خانواده‌اش به جز مسئله تبعید باید به فکر معاش آن‌ها هم بود ولی اگر بدون خانواده به تبعید می‌رفت فشاری برای تأمین معاش خانواده بر او وارد نبود. ایلات و عشایر عمدتاً با خانواده تبعیدشده‌اند مانند الوار کبیرکوه و گلباغی‌ها. (حاتمی، ۱۳۸۹: ۴۱؛ ساکما، ۱۹۴۸-۲۹۱) به دلیل نوع زندگی کوچ‌روی، همراه شدن خانواده با تبعیدی نوعی از کوچ البته اجباری به حساب می‌آمد؛ اما در مورد سران ایلات و عشایر که دولت قصد تنبیه آن‌ها را داشت رئیس ایل یا طایفه را در تهران نگه می‌داشت و خانواده‌اش را با ایل به تبعیدگاه می‌فرستاد. نمونه این مورد نگه داشتن

میردنبوس از روسای الوار کبیرکوه در تهران و فرستادن خانواده او به بجنورد بود (حاتمی، ۱۳۸۹: ۵۰-۵۱).

از مجموع ۷۹ نفر اتباع جمعه اسماعیل زایی تبعیدی به اصفهان، ۴۸ نفر پسر و دختر تا ۱۴ سال و ۱۷ نفر زن و فقط ۱۴ نفر مرد ۱۵ تا ۷۰ سال بودند (ساکما، ۱۵۷۸-۲۹۳). حکومت این جمع ۷۹ نفری را به دودسته تقسیم و در شهرضا و اصفهان جای داد و در این تقسیم‌بندی بعضی از فرزندان از خانواده خود جدا شدند (ساکما، ۱۵۷۸-۲۹۳). عبدالله ضرغام پور با ۵۰ نفر از خانواده و بستگانش از بهبهان به تهران تبعید شدند (ساکما، ۵۰۷-۳۱۰). همسر وی که به همراه شوهرش به تهران تبعید شده بود درخواست طلاق داد و خواست تا با بقیه طایفه به آذربایجان-جایی که املاکشان تعویض شده بود- برود (ساکما، ۸۶۲۴-۲۹۴).

تبعید شیخ خزعل از خوزستان باعث ایجاد خلأ قدرت در آن منطقه شد و دست عده‌ای را برای تصرف املاک خزعل بازگذاشت. (مپس، ۱۴۰-۱۳۰۴ ش)؛ عبدالله پسر خزعل از فعالان علیه حکومت مرکزی بود که دستور توقیف و تبعید او صادر شد (مپس، ۱۴۳-۱۳۰۴ ش).

در ۱۳۰۹ ش. دولت شوروی، تعدادی از مردان ایرانی را از شوروی به ایران تبعید کرد. خانواده آن‌ها بدون سرپرست در شوروی مانده بودند. وضعیت بغرنج آنان و تقاضای آزادی همسرانشان و یا تبعید کردن آنان به ایران در اسناد، نشان‌دهنده وضع این‌گونه خانواده‌هاست که مرد خانواده تبعید می‌شود و خانواده پرجمعیتی بدون سرپرست و پشتیبان رها می‌شود (ساکما، ۲۳۵۹-۲۹۰). البته بیشتر تبعیدیان ایرانی از شوروی با خانواده از این کشور تبعید شدند. این افراد با رسیدن به کشور خود هم دچار تبعیدی دوباره شده و باید در جاهایی که دولت تعیین می‌کرد سکونت می‌کردند. تبعیدیان اشتراکی و کمونیستی جزء تبعیدیان هستند که همیشه بدون خانواده تبعید شده‌اند زیرا قرار بر سخت‌گیری بر آن‌ها بود و آنان در تبعیدگاه نیز حبس در تبعید بودند.

تبعیدیان سیاست‌های اصلاحی رضاشاه -به‌جز روحانیون حادثه مسجد گوهرشاد که در تهران در تبعید بودند- هم بدون خانواده در تبعید بودند؛ زیرا مدت تبعید این افراد کوتاه بود و تبعیدگاه‌های آنان نیز در نزدیکی محل سکونتشان قرار داشت.

نیمی از عریضه‌ها و درخواست‌هایی را که تبعیدیان دوره رضاشاه برای آزادی یا تأمین خواسته‌هایشان نوشته‌اند از طرف همسران آن‌ها بوده است. شرح بی‌گناهی شوهر،

مشکلات نبودن سرپرست خانواده و وجود فرزندان متعدد فقیر و گرسنه و درخواست آزادی یا پرداخت مقرری برای فرزندان از محورهای این گونه عرایض است. در برخی پرونده‌های عرایض عکس‌های فرزندان تبعیدی نیز برای راستی آزمایی سخنان عارض ارسال شده است (کمام، شماره بازیابی ۱۱/۴/۳۴/۱/۶۳، ۱۱/۴/۳۳/۱/۶۳).

در دوره پهلوی عمدتاً مردان به علت مخالفت با سیاست‌های اصلاحی حکومت تبعید شده‌اند؛ اگر زنانی نیز تبعید شده‌اند این کیفر شامل حال مرد خانواده شده است و زن به تبع او تبعید گردیده است. مگر تبعیدیان ایلات و عشایر که از این امر مستثنا هستند و بدان‌ها پرداخته گردید. به جز گروه اخیر فقط یک زن به صورت مشخص و نه در ارتباط با فعالیت مرد خانواده تبعید شده است که بدان پرداخته می‌شود:

در اواخر بهمن ۱۲۹۹ ش. / فوریه ۱۹۲۱ م. خانم فخرآفاق پارسا چهار شماره جریده «جهان زنان» را در شهر مشهد و شماره پنجم را در مهرماه ۱۳۰۰ ش. / اکتبر ۱۹۲۱ م. در تهران منتشر شد. مندرجات این شماره که چیزی جز لزوم آموزش و پرورش زنان نبود، غوغایی در تهران برپا کرد و جمعی آن را مخالف دین دانسته، مجازات نویسنده را خواستار شدند؛ و سرانجام، خانم فخرآفاق و همسرش به اراک تبعید گردیدند.

سید حسن مدرس از تبعیدیان شاخص این دوره، به دلیل شرایط خاص، «حبس در تبعید» بود. مدرس با شناختی که از روحیه رضاشاه داشت نگران خانواده خود در تهران بود و به آن‌ها توصیه کرد که از تهران بروند «...تکلیف قطعی شما این است که با تمام عیالات و همشیره از طهران بروید به وطن خود. پدر شما چه خیرری از تهران دید که شما به بینید» (صالحی، ۱۳۹۰: ۲۰۱)؛ مدرس در جواب نامه سید اسماعیل و دادن اجازه و در انتهای نامه نوشت: «...این است نتیجه حبس و تبعید که یک فامیل و جمعیت بی تقصیر مستأصل شده کم نیست و نابود می‌شوند» (صالحی، ۱۳۸۵: ۷۴-۷۵).

سید عبدالباقی پسر دیگر مدرس در هنگام تبعید پدر، جزء محصلان اعزامی به اروپا قرار گرفت. مدرس موافق این سفر نبود و به فرزندش تأکید کرد «بکلی از خیال مسافرت به خارج، چه اروپا چه بیروت بیرون آمده عزم خود را بر توقف [در ایران] و تحصیل بدون تردید قرار دهید» (صالحی، ۱۳۹۰: ۲۰۲).

مدرس در مسیر راه حرکت به سمت تبعیدگاه خود در گناباد در نامه‌ای به همسرش نوشت که در صورت تمایل او، مدرس می‌تواند او را طلاق دهد؛ اما همسرش نپذیرفت اما سختی دوران تبعید باعث شد تا زن مدرس درخواست طلاق کند. «گویا آن بیچاره اساساً

میل به رهایی نداشته است و به واسطه طول سفر بیچاره‌تر شده [است]. در هر صورت وکالت‌نامه برای فرزند خود سید عبدالباقی فرستادم که او را رها و آسوده نماید» (صالحی، ۱۳۸۵: ۷۲).

سخت‌تر شدن شرایط برای خانواده مدرس از نظر اقتصادی باعث فشار مضاعف بر مدرس شد؛ زیرا در تبعید کاری از دستش بر نمی‌آمد و فقط خانواده‌اش را توصیه می‌کرد که جایگاهشان را بشناسند. «شما باید راضی باشید به آنچه پیش آمده و خداوند صلاح دیده» (صالحی، ۱۳۹۰: ۲۰۲). «شما یک مشت ذریه آل رسول (ص) هستید و ایتم آل محمد محسوب می‌باشید حواجی خود را از خداوند بخواهید از من و امثال من چه برمی‌آید» (صالحی، ۱۳۹۰: ۱۹۵). بعد از تبعید، دوستان مدرس که با او و خانواده‌اش ارتباط داشتند کم‌کم از اطراف خانواده مدرس دور شدند و خانواده مدرس از حمایت آنها هم محروم شد (ناگفته‌هایی از...، ۱۳۸۶: ۱۵).

ملک‌الشعراى بهار با خانواده به اصفهان تبعید شد. وضعیت سخت معاش زندگی به همه فشار می‌آورد. همسر بهار در این مدت هر چند هفته یک بار از اصفهان به تهران می‌آمد و از طریق اشخاص بانفوذ برای آزادی بهار تلاش می‌کرد.

گریه‌ها و التماس‌های مادرم را هرگز در این روزها فراموش نخواهم کرد. بالاخره در یکی از همین ملاقات بود که دکتر لقمان الدوله به مادرم مژده داد که شاه به خاطر وساطت ذکاء‌الملک فروغی شوهرت را عفو کرده است و او می‌تواند به تهران بازگردد (بهار، پروانه، ۱۳۶۶: ۶۴۰).

ماه‌ملک بهار دختر بهار از جمع کردن فرزندان توسط بهار و قصه‌گویی در شب‌های زمستان ۱۳۱۰ در اصفهان یاد می‌کند (بهار، ماه‌ملک، ۱۳۴۴: ۶۴).

تسری جرم شخص به خانواده او و تبعید کردن خانواده پس از مجازات شخص خاطی درباره برخی از افراد در این دوره انجام شده است. به دنبال زندانی شدن و قتل تیمورتاش، تمام خانواده او به کاشمر (زادگاه تیمورتاش) تبعید شدند. آن‌ها تا آخر دوره رضاشاه در کاشمر در تبعید بودند (واعظ شهرستانی، ۱۳۸۸: ۴۲۴). اموال و املاک تیمورتاش نیز پس از قتل وی مصادره شد (بیدگلی، ۱۳۸۸: ۵۶) و نوایی رئیس شهربانی مشهد، خانواده تیمورتاش را به شوره‌زارهای تربت‌جام تبعید کرد (راوندی، ۱۳۸۲، ج ۷/ ۴۶۷).

خانواده کمال‌الملک هم در تبعیدگاه با او زندگی می‌کردند اما کمال‌الملک پس از چندی در صدد انتقال فرزندش حیدرقلی خان از نیشابور به تهران برآمد و در این زمینه از ارباب

کیخسرو شاهرخ و حکیم‌الملک خواش کرد تا این کار را انجام دهند (کمال‌الملک، ۱۳۶۶ الف: ۱۶۸).

خانواده مصدق که از وضعیت جسمی مصدق و داروهای مصرفی او باخبر بودند با هماهنگی شهربانی یک پرستار و یک آشپز به بیرجند فرستادند. هزینه زندگی مصدق، پرستار و آشپز وی در تبعیدگاه روزی ۲۴/۱ ریال و سالانه ۷۴۷۱ ریال بود که به وسیله خانواده مصدق پرداخت می‌شد. (مصدق، ۱۳۶۹: ۵۳).

۱.۵ وضعیت جسمی و روحی تبعیدی

تبعیدیان پس از گذراندن مدتی در تبعیدگاه به بیماری‌های جسمی و روحی مختلفی دچار می‌شدند که می‌توان این بیماری‌ها را به چند دسته تقسیم کرد: ۱. بیماری‌هایی که به دلیل شرایط بهداشتی تبعیدگاه برای تبعیدیان به وجود می‌آمد. ۲. بیماری‌هایی که در اثر کهولت سن به سراغ تبعیدی می‌آمد؛ زیرا بخشی از تبعیدیان دوره رضاشاه و به ویژه تبعیدیان شاخص در سنین پیری بودند. ۳. بیماری‌هایی که در اثر تفاوت اقلیم تبعیدگاه با زادگاه تبعیدی برای تبعیدیان به وجود می‌آمد.

تبعیدیانی که به صورت دسته‌جمعی و به قصد تنبیه از یک اقلیم جغرافیایی به اقلیمی متفاوت تبعید می‌شدند در تبعیدگاه به بیماری‌هایی دچار می‌شدند که ریشه آن، در تفاوت دو اقلیم بود. الوار تبعیدی از کبیرکوه به بجنورد، گلباغی‌های تبعیدی از کردستان به کویری مرکزی ایران از این دسته‌اند. به ویژه که این افراد به صورت دسته‌جمعی تبعید و در خانواده‌های پرجمعیت زندگی می‌کردند.

ایرانیان تبعیدی از شوروی در سال‌های ۱۳۱۶ ش. ۱۹۳۷ م؛ و ۱۳۱۷ ش. ۱۹۳۸ م. به تیفوس مبتلا شدند؛ زیرا به صورت دسته‌جمعی تبعید می‌شدند و قرنطینه آن‌ها در سرمرز هم بیش از آنکه باعث جدایی بیماران از دیگران شود به همه‌گیری بیماری کمک می‌کرد؛ زیرا افرادی که به قرنطینه این افراد در شهرهای مرزی مانند بندر انزلی و آستارا می‌پرداختند از ترس انتشار بیماری به داخل شهر، سریعاً مجوز آزادی آن‌ها را می‌دادند (ساکما، نخ، ۵۴۱۸۰).

بدترین وضعیت نگهداری تبعیدی در دوره رضاشاه از آن سید حسن مدرس بود. مدرس در شرح حال خود نوشته: «تقریباً یکسال است که سرم تراشیده نشده. اگرچه گیسوان داشتن و بعد از شصت سال، تاسی به اجداد کردن مانعی ندارد و فقط خلاف

عادت و معتاد امثال ماهاست» مدرس در ادامه نوشته: «چیزی که در این مدت موجب تألم من می شد نماز کردن با تیمم بود» (صالحی، ۱۳۸۵: ۵۳)؛ یعنی به مدرس تا مدتی اجازه حمام کردن و وضو گرفتن هم نمی دادند. وی از زمان دستگیری تا ۱۶ ماه بعد، با یکدست لباس زندگی می کرد.

روزی ناصر قلی خان وارد شده و بشارت دادند که مبلغ پانزده تومان که یک صد و پنجاه قران بوده باشد اعتبار داده شده است که به جهت شما لباس تهیه شود و هر چه زودتر آن ها را مرتب کرده صورت آن را به امضای شما بفرستم. معلوم است کسی که شانزده ماه تقریباً به وضعیت ناگواری باشد چقدر خوشوقت می شود (صالحی، ۱۳۸۵: ۷۱-۷۲).

فشار زندگی در تبعیدگاه بر مدرس بسیار سخت بود و با وجود مناعت طبع ناچار شد وضعیت خود را در تبعیدگاه در نامه ای مخفیانه و از طریق یکی از مأمورین به شیخ احمد بهار توضیح دهد. «...زندگی من از هر حیث دشوار است. حتی نان و لحاف ندارم» (مکی، ۱۳۶۲، ج ۵ / ۶۰). بهار، نامه مدرس را به امیر لشکر جهانبانی داد و جهانبانی، قول اصلاح داد و کمی وضع غذایش بهبود یافت (مکی، ۱۳۶۲، ج ۵ / ۶۰).

هم نشینی پنج ماهه مدرس (از مرداد تا آخر آذر ۱۳۰۸ ش. / اوت تا دسامبر ۱۹۲۹ م.) با دو نفر معتاد در روحیه مدرس بسیار تأثیر گذاشت و او را افسرده نمود. «هر وقت من باب ضرورت بیرون آمده حال آن ها را مشاهده می کردم حقیقتاً متالم می شدم» (صالحی، ۱۳۸۵: ۵۱). مدرس برای آن که به طور کامل از خانواده بریده باشد و هیچ نشانه ای از خانواده در نزدش نباشد جواب نامه های محدودی را که دریافت می کرد در زیر همان نامه می نوشت و بازمی گرداند. البته با این کار دریافت نامه را هم اعلام وصول می کرد.

تحلیل محتوای ۹ نامه ای که اخیراً از مدرس به دست آمده نشان می دهد که دغدغه وی در تبعیدگاه مسائل سیاسی نیست. نگرانی اصلی مدرس خانواده اش بود. لحن این نامه ها هم ملتمسانه و غمگانه است. مدرس درخواست نمود تا برای تجدید روحیه و تحت الحفظ از راه دزدآب به مکه برود؛ اما جوابی به درخواست او داده نشد. نوائی رئیس شهربانی مشهد در تاریخ ۱۷ اردیبهشت ۱۳۱۶ ش. / ۷ مه ۱۹۳۷ م. حدود هفت ماه قبل از فوت مدرس به دیدن او رفت.

من به دیدن او به خوف رفتم. یک چشمش نابینا شده و موی سر و ریشش دراز و ژولیده و پشت او خمیده بود. به تهران گزارش دادم. امر کردند سلمانی برود و سروصورتش را اصلاح کند (مکی، ۱۳۶۲، ج ۵ / ۶۱).

مصدق که به دلیل مخالفت با رضاشاه محکوم به تبعید به بیرجند شده بود احساس می‌کرد که او را برای سربه‌نیست کردن به بیرجند می‌برند. لذا در راه مشهد تصمیم به خودکشی گرفت. با استفاده از غیبت مأمورین تعدادی از قرص‌های مسکن همراه خود را خورد. با اثر کردن قرص‌ها مصدق دچار استفراغ شدید و تشنج و ضعف شد (مصدق، ۱۳۶۹: ۵۲). دست اندازهای جاده خاکی تهران - مشهد، مصدق را نجات داد و باعث شد قرص‌ها را بالا بیاورد. ماموران وی را به شاهرود رساندند و معده‌اش را شست‌وشو دادند. در تبعیدگاه بیرجند هم ناآرام بود.

کوچکی اتاق، تغذیه بد، نبودن بهداشت و سابقه بیماری موجب افسردگی شدید پدرم می‌شود... پدر چون احساس می‌کند قصد کشتن او را دارند از خوردن غذا امتناع می‌کند. مدت چهل و هشت ساعت هیچ چیزی حتی آب هم نمی‌خورد و بیش از پیش ضعیف می‌شود (مصدق، ۱۳۶۹: ۵۵).

مصدق بعد از آنکه رئیس شهربانی بیرجند به او اطمینان داد، اعتصاب غذای خود را شکست. وضعیت جسمی بد مصدق ناشی از وضعیت روحی او بود. وی سرنوشت بسیاری از بزرگان را دیده بود که به دستور رضاشاه کشته شده بودند و ترس شدیدی از رضاشاه داشت. برخی از دوستان و اقوام و حتی دشمنانش نیز یا در حبس و تبعید بودند. این وضعیت روحی، بیماری صرع وی را تشدید کرده بود و کمبود دارو هم وضع را بدتر می‌کرد. با وجود یک نفر پرستار و یک نفر آشپز، باز هم وضع روحی بدی را در تبعیدگاه بیرجند می‌گذراند. «نامبرده از روز ورود به بیرجند به واسطه داشتن بیماری غش‌نیزمند به داروهای می‌باشد که چون در بیرجند وجود ندارد بهای آن را نمی‌توان تعیین و گزارش نمود» (مصدق، ۱۳۶۹: ۵۳).

ترس از مرگ و کشته شدن باعث سوءظن تبعیدی به اطرافیانش می‌شد و وضع روحی تبعیدی را به هم می‌ریخت. فیروز، عارف، مصدق و کمال‌الملک از تبعیدیان این دوره، دچار این حالت بودند. فیروز و عارف برای محافظت خود از تهدید احتمالی در کنار خود، سگ نگه می‌داشتند. عارف دو قلاده سگ بزرگ در خانه‌اش داشت. ضمن آن‌که فشارهای

روحي به تبعیدی باعث گرایش شدید عارف به تریاک (صفائی، ۱۳۷۱: ۵۰) و کمال‌الملک به نوشیدن افراطی مشروب شده بود. (کمال‌الملک، ۱۳۶۶: ۱۷۱).

زندگی یکنواخت در تبعیدگاه باعث افسردگی تبعیدیان می‌شد. «زندگی یک نهج هم کم‌کم تولید یک قسم حزن و اندوهی می‌کند» (کمال‌الملک، ۱۳۶۶: ۳۰). زندگی در گوشه تبعیدگاه برای تبعیدیانی که همواره مورد نظر بودند مانند شعرا، هنرمندان و برخی از سیاسیون سخت‌تر می‌گذشت. آنان دچار دوگانگی می‌شدند از یک طرف می‌خواستند در گوشه‌گیری و عزلت باشند تا جانشان در امان بماند و از طرف دیگر نمی‌خواستند از اذهان پاک شوند. لذا راه چاره را در نوشتن نامه می‌یافتند. حجم نامه‌های کمال‌الملک و عارف قابل توجه است.

وضع بهداشتی تبعیدگاه و وضعیت جسمانی و پیری تبعیدیان باعث می‌شد که بیماری‌های چشم در بین تبعیدیان شایع باشد که کمال‌الملک، مدرس و خزعل را می‌توان به عنوان نمونه ذکر کرد. مدرس یک چشمش نابینا شده بود. کمال‌الملک که چشمش در اثر حادثه‌ای آسیب دیده و عفونت کرده بود سعی می‌کرد با نامه‌نگاری با پزشک خود چشمانش را درمان کند. خزعل نیز بینایی یک چشمش را ازدست داده بود و چشم دیگرش نیز بسیار ضعیف شده بود (سترانگ، ۱۳۸۵: ۳۸۷).

۶. تبعیدگاه

تبعیدگاه‌ها محل‌هایی بودند که تبعیدیان، مدت تبعید خود را در آن می‌گذراندند. انتخاب مکان برای تبعیدیان برعهده حکومت بود و هر حکومتی طبق معیار و ملاک خود جاهایی را برای تبعیدگاه برمی‌گزیند.

شهرهایی که در دوره رضاشاه از طرف حکومت به عنوان تبعیدگاه انتخاب شدند. جاهایی بودند که عمدتاً از اقلیم مناسب و معتدلی برخوردار نبودند؛ یا در مناطق کویری با آب و هوای گرم و خشک و یا در جنوب کشور با آب و هوایی گرم و مرطوب قرار داشتند و یا در مناطق سردسیر واقع بودند. شهرهای کاشان، ساوه، نائین، یزد، کرمان، بیرجند، طبس، اصفهان، شیراز، قم، خوار و ورامین از شهرهایی با آب و هوای گرم و خشک بودند. برازجان، بوشهر و بندرعباس از تبعیدگاه‌های سخت این دوران با آب و هوایی گرم و مرطوب بودند. همدان، سردشت، اردبیل، آستارا و بجنورد جزء مناطق سردسیر کشور بودند که زمستان‌های سختی با امکانات آن دوران داشتند. گذراندن زمستان به‌ویژه برای غیربومیان

در این مناطق سخت بود. در سال ۱۳۱۹ ش. / ۱۹۴۰ م. به جز شهرهای مذکور ۱۰ نقطه دیگر شامل بیجار، اسکو، خلخال، سمنان، قصرقند، شهرضا، جزیره هرمز، داراب، شوشتر و رفسنجان از طرف کمیسیون افراد تبعیدی و تحت نظری برای انتخاب تبعیدگاه به دولت پیشنهاد شد (ساکما، نخ، ۵۲۸۷۵).

طبق بند ۳ ماده ۲۵ قانون کیفر عمومی تعیین تبعیدگاه‌ها با دولت بود. شهرهای بیجار، اسکو و خلخال در این لیست جزء شهرهایی با اقلیم سرد و بقیه جزء شهرهایی با اقلیم گرم بودند. لذا داشتن آب و هوایی خشن، باعث می‌شد تا این شهرها جزء گزینه‌های دولت برای انتخاب تبعیدگاه قرار گیرند. البته در این زمینه استثنائاتی هم مانند تهران به دلیل پایتخت بودن وجود داشت که اصل توجه به اقلیم در انتخاب محل به‌عنوان تبعیدگاه را نفی نمی‌کرد. بعدها زندان‌های بزرگ کشور هم در این تبعیدگاه‌ها ساخته شد؛ یعنی شهرهایی به‌عنوان تبعیدگاه انتخاب شدند و بعد در آن‌ها زندان ساخته شد. لازم به ذکر است که وضعیت تبعیدیان با زندانیان متفاوت بود و حفاصل این دو نوع مجازات هم «حبس در تبعید» بود که در مورد برخی از تبعیدیان شاخص مانند مدرس، فیروز و مصدق و گروهی از تبعیدیان اشتراکی و کمونیستی در دژ برازجان اعمال گردید. به جز این‌ها، کسان دیگری که در زندان قصر و دیگر زندان‌های دوره رضاشاه زندانی بودند و گاهی نیز زندان آنان جابجا می‌شد مشمول تبعید نیستند. مگر آنکه در اسناد تصریح به مجازات تبعید در مورد آن‌ها شده باشد؛ مانند زندانیان کمونیست که به دلیل فعالیت‌هایشان در خوزستان دستگیر و به زندان تهران فرستاده شدند و بعد به دژ برازجان تبعید گردیدند و در اسناد، واژه تبعید در مورد آن‌ها به‌کاررفته است.

۷. نتیجه‌گیری

مولفه‌های سه‌گانه تبعیدی، تبعیدگاه و علت تبعید در دوره رضاشاه، الگوی یکسانی از وضعیت تبعیدیان را که ناشی از سیاست واحد حکومت باشد نشان نمی‌دهد. هدف از تبعید مخالفان سیاست‌های اصلاحی (نظام‌وظیفه، اتحاد البسه و کشف حجاب)، تنبیه آنان به جهت پذیرش اصلاحات بود و در صورت پذیرش اصلاحات، تبعید به پایان می‌رسید. تبعیدگاه این افراد معمولاً دور از محل زندگی‌شان نبود و مدت تبعید نیز کوتاه بود. گروه اجتماعی این تبعیدیان، روحانیون را شامل می‌شدند. تبعید دیوانیان به قصد دورکردن آنان از ساختار سیاسی و ترس از نفوذ آنان صورت می‌گرفت. هرچه از ابتدای حکومت رضاشاه به انتهای

آن نزدیک می‌شویم بر تعداد این تبعیدیان افزوده می‌شود. تبعیدگاه این افراد از الگوی مشخص دوره رضاشاه - که تفاوت اقلیم محل زندگی تبعیدی و تبعیدگاه بود - پیروی نمی‌کرد و عدم تناسب جرم واقع شده (علت تبعید) و مجازات، در این نوع از تبعید دیده می‌شود؛ ضمن اینکه برخی از تبعیدیان، دلیل واقعی تبعید خود را نمی‌دانستند. تبعید دسته‌جمعی عشایر، یادآور تبعید ایلات متمرکز در دوران گذشته است. تبعیدگاه این افراد عمدتاً از نظر اقلیم متضاد با محل زندگی آنان انتخاب می‌شد تا امکان ارتزاق به طریق کوچ‌روی از آنان سلب شود. قصد حکومت از این نوع تبعید، تنبیه آنان، نابودکردن سیستم اقتصادی مبتنی بر کوچ‌روی بود. تبعیدگاه این افراد از محل زندگی‌شان فاصله زیادی داشت و علت تبعید هم مخالفت با حکومت و درگیری‌های قبیله‌ای بود. البته اسکان ایلات و عشایر شامل این نوع از تبعید نیست. تبعید سران ایلات و عشایر و نیز ملاکین عمده در تهران از الگوی یکسان متضاد بودن اقلیم محل زندگی تبعید با تبعیدگاه پیروی نمی‌کرد. این نوع از تبعید به دلیل از هم پاشیدن ساختار سیاسی و اجتماعی ایلات و عشایر نیز صورت می‌گرفت به این جهت سران ایل را در تهران نگه می‌داشتند و بقیه ایل را به تبعیدگاه می‌فرستاد. شرایط زندگی این افراد در تهران و تسهیلاتی که دریافت می‌کردند باعث جذب آنان در سیستم نوسازی رضاشاه گردید. آنان ملبس به کت و شلوار شدند و فرزندان‌شان در مدارس تحصیل کردند.

با بررسی گروه‌های اجتماعی تبعیدیان و انطباق مولفه‌های سه‌گانه (تبعیدی، تبعیدگاه و علت تبعید) بر آنان نمی‌توان الگوی یکسانی را از رفتار حکومت در دوره رضاشاه در این باره به دست آورد. بدین لحاظ دوره رضاشاه، هم ویژگی‌های تبعید حکومت‌های استبدادی را دارد مانند تبعید ایلات و عشایر و هم شاخصه‌های تبعید حکومت‌های دیکتاتوری را؛ مانند تبعید مخالفان اصلاحات حکومتی و دیوانیان منتقد.

کتاب‌نامه

«ناگفته‌هایی از زندگی فردی و اجتماعی مدرس» در گفت‌وگوشنود شاهد یاران با مهندس محسن مدرسی، (۱۳۸۶)، یاران، یادمان شهید آیت‌الله سید حسن مدرس، ۲۵، آذر، ۱۳-۱۶.

ابن فارس، احمد (۱۴۲۰ ق). معجم مقاییس اللغة، تحقیق و ضبط عبدالمسلم محمد بن هارون، بیروت: دارالجیل.

افریقوی مصری، محمد بن مکرم (۱۴۲۶ ق). لسان العرب، بیروت: موسسه الاعلمی للمطبوعات.

۱۳۲ تحلیل مولفه‌های تبعید مخالفان سیاسی در دوره پهلوی اول؛ (تبعیدی، تبعیدگاه و علت تبعید)

ایمانی، عباس (۱۳۸۳). فرهنگ اصطلاحات حقوق کیفری، چاپ ۱۴، تهران: گنجی دانش.
باقرزاده، حمید (گردآورنده) (۱۳۷۶). کمال‌الملک هنرمند همیشه زنده، تهران: اشکان، هیرمند.
بهار، پروانه (۱۳۶۶). «چند خاطره از پدرم»، مجله ایران نامه، ۵(۴)، ۶۳۹-۶۴۹.
بهار، ماه ملک (۱۳۴۴). «پدرم بهار»، مجله پیام نوین، ۵، خرداد، ۶۴-۶۶.
بهار، محمدتقی (۱۳۶۸). دیوان اشعار محمدتقی بهار (ملک‌الشعرا)، چاپ پنجم، چاپ اول توس، تهران: توس.

بهار، مهرداد (۱۳۶۳). «بهار، خانه و خانواده»، مجله آینه، ۱۰(۲ و ۳)، ۹۴-۹۵.
بیگدلی، غلامحسین (۱۳۸۸). از کاخهای شاه تا زندانهای سیبری، تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران.

جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۷۸). مبسوط در ترمینولوژی حقوق، تهران: کتابخانه گنج دانش.
جعفری، علی‌اکبر؛ بحرینی، فروغ (۱۳۹۰). «بررسی اندیشه و عملکرد سیاسی علی دشتی در مجالس شورای ملی در دوره رضاشاه (۱۳۰۶-۱۳۲۰)»، در برگزیده نخستین مقالات دومین نشست تخصصی تاریخ مجلس، ضمیمه مجله اسناد بهارستان، شماره ۳، پاییز، ۳۱-۴۶.
حاتمی، امیدعلی (۱۳۸۹). ملک دلگیر، خرم‌آباد: شاپورخواست.

دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۳). لغتنامه دهخدا، تهران، موسسه لغتنامه دهخدا.
راوندی، مرتضی (۱۳۸۲). تاریخ اجتماعی ایران، ج ۱۲، (چ ۲)، تهران: نگاه.
رفیع، رضا «قائم‌مقام‌الملک» (۱۳۸۸). خاطراتی از زندگی سیاسی حاج آقا رضا رفیع «قائم‌مقام‌الملک» ندیم شاهان پهلوی، به کوشش مسعود رفیع، تهران: نشر آبی.
سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران (ساکما) ۱۹۴۸-۱۰۵۷۸، ۲۹۱-۲۹۳، ۲۳۵۹-۲۳۹۳، ۳۹۶۷-۲۹۳، ۸۶۲۴-۲۹۴، ۵۰۷-۳۱۰

سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، اسناد نخست‌وزیری (ساکما، نخ)، ۵۲۸۷۵، ۵۴۱۸۰، ۶۰۱۵۱
سترانگ، ویلیام تنودور (۱۳۸۵). حکومت شیخ خزعل بن جابر و سرکوب شیخ‌نشین خوزستان، بررسی عملکرد امپریالیسم بریتانیا در جنوب غربی ایران (۱۲۷۶-۱۳۰۴ ش/ ۱۸۹۷-۱۹۲۵ م)، ترجمه صفاءالدین تبرائیان، تهران: موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
شوشتری، محمدعلی (۱۳۷۹). خاطرات سیاسی سید محمدعلی شوشتری، به اهتمام غلامحسین میرزا صالح، تهران: کویر.

شیخ‌الاسلامی، جواد (۱۳۶۸). «نصرت الدوله فیروز و داستان سقوط وی»، آینه، سال ۱۵، فروردین، ۳۶۵-۳۹۹.

صارم درگزی، محمود (۱۳۸۸). خاطرات میرزا محمود صارم الممالک درگزی، به تصحیح ابوطالب صارمی، علی کریمیان، شیروان، شیلان.

- صالحی، نصرالله (۱۳۸۵). گنجینه خواف: مجموعه درس‌ها و یادداشت‌های روزانه شهید سید حسن مدرس از تبعید، به کوشش نصرالله صالحی، تهران: طهوری.
- صالحی، نصرالله (۱۳۹۰). «مکاتبات منتشرنشده سید حسن مدرس با فرزندش سید عبدالباقی از تبعیدگاه خواف»، ضمیمه اسناد بهارستان، پاییز، ۱۹۳-۲۲۴.
- صفائی، ابراهیم (۱۳۷۱). پنجاه خاطره از پنجاه سال، تهران، جاویدان.
- صفائی، ابراهیم (۱۳۷۳). چهل خاطره از چهل سال، تهران: علمی.
- عارف قزوینی، ابوالقاسم (۱۳۹۱). نامه‌های عارف قزوینی، تهران: دوستان.
- عبده، جلال (۱۳۶۸). چهل سال در صحنه قضایی، سیاسی، دیپلماسی ایران و جهان، جلد اول: خاطرات دکتر جلال عبده، تنظیم مجید تفرشی، تهران: موسسه فرهنگی رسا.
- فرمانفرماتیان، محمدولی میرزا (۱۳۸۲). مجلس شورای ملی، به کوشش منصوره اتحادیه و بهمن فرمانفرماتیان، تهران: کتاب سیامک، ۳ ج.
- فیروز، فیروز (۱۳۷۵). مجموعه مکاتبات، اسناد، خاطرات و آثار فیروز میرزا (نصرت الدوله) جلد دوم: ایام محبس، به کوشش منصوره اتحادیه، سیروس سعدوندیان، تهران: نشر تاریخ ایران.
- کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی (کمام)، ۱۱/۴/۳۴/۱/۱۱، ۶۳/۲۳۳/۲۵/۱/۲۴۱، ۹/۸۸/۲۰/۲/۵۲، ۱۱/۴/۳۳/۱/۶۳، ۱۱/۲۱/۱۳/۱/۱۸۷.
- کمال‌الملک، محمد (۱۳۶۶) الف. نامه‌های کمال‌الملک، به کوشش علی دهباشی، تهران: بزرگمهر.
- کمال‌الملک، محمد (۱۳۶۶) ب. یادنامه کمال‌الملک، به کوشش علی دهباشی، تهران: چکامه.
- لورین، سر پرسی (۱۳۶۳). شیخ خزعل و پادشاهی رضاخان، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران: انتشارات فلسفه.
- مجد، محمدقلی (۱۳۸۹) الف. از قاجار به پهلوی ۱۲۹۸-۱۳۰۹ بر اساس اسناد وزارت خارجه آمریکا، ترجمه علی‌اکبر رنجبر کرمانی، مصطفی امیری، تهران: موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- مجد، محمدقلی (۱۳۸۹) ب. رضاشاه و بریتانیا به روایت اسناد وزارت خارجه آمریکا، ترجمه مصطفی امیری، تهران: موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات (۱۳۷۸). زنده تاریخ، شهید آیت‌الله سید حسن مدرس به روایت اسناد، تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات.
- مصدق، غلامحسین (۱۳۶۹). درکنار پدرم، مصدق، خاطرات دکتر غلامحسین مصدق، چاپ سوم، تهران: خدمات فرهنگی رسا.
- معین، محمد (۱۳۸۱). فرهنگ فارسی معین. (ج ۳). تهران: سرایش.
- مکی، حسین (۱۳۶۲). تاریخ بیست‌ساله ایران، ج ۵ و ۶، تهران: نشر ناشر.
- موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی (مپس)، ۱۴۰-۱۳۰۴ ش، ۱۴۳-۱۳۰۴ ش.

۱۳۴ تحلیل مولفه‌های تبعید مخالفان سیاسی در دوره پهلوی اول؛ (تبعیدی، تبعیدگاه و علت تبعید)

میرانصاری، علی (۱۳۷۷). *اسنادی از مشاهیر ادب معاصر ایران* (دفتر دوم)، تهران: سازمان اسناد ملی ایران.

واعظ شهرستانی، نفیسه (۱۳۸۸). *سیاست عشایری دولت پهلوی اول*، تهران: نشر تاریخ ایران.

Iran Political Diaries 1881-1965 (1997). General Editor. R.M. Burrell, vol 9 (1931-1934), vol 10 (1935-1938), vol 11 (1939-1942), Archive Editions Limited.